

دره زمان

وقتی از خواب بیدار شدم
تو آن سوی دره زمان ایستاده بودی
با دنیائی از دورغ و نیرنگ
آسمان پشت سرت
تیروتار بود

دیدیم من حفره سیاهی
که هم چون گرد بادی
ترا بسوی خود می کشید

.....

من مصطرب نگاه می کنم
به گذشته ای نه چندان دور
به آن روزهای روشن و آفتابی
در میان باغی
مملو از گل های بهاری
که تو در آن آرمیده بودی
زنبوران عسل
پرواز می کردند
گرده تووگل های خوشبو

.....

من آب می دادم باغ را
چه زیبا بود باغ
با تمام درختان سیب ش
آفتاب می تابید
بدون آنکه بسوزاند
تن لخت ما را
در زیر درخت سیب سرخ

.....

در کنار جوی آب
بنفشه ها با چشم های شوخ
عکس خود را
در آب روان می بیند

وبا دست های نامرئی
به چشم هایشان
سر مه می کشیدند

.....

ماهیان با دهانشان
برای آنها
بادکنک رنگین حبابی می سازند
تا در جشن و شادی آنها
شرکت کنند

.....

خزه های سبز
بستری از ابریشم
برای ماهیان عاشق
که رهسپار دریایند
مهیا می کنند

.....

سنگ های فیروزه ای بستر آب
آسمان دیگری را
با انعکاس نور خورشید
ساخته اند

.....

من از
آن سوی دره زمان
می بینم که چگونه
با گازی به سیبی که تومی زنی
هم زمان با یک رد و برق
به یکباره
آن باغ به آتش کشید می شود.
اکبر یگانه 01.08.2012